



۷ اگست ۲۰۱۶



غ. حضرت

کلکانی و کله تکانی

از چند روز به این طرف در میدیای خارج و داخل کشور عزیز ما موضوع تشییع مجدد حبیب الله خان کلکانی با شدت و حدت زاید الوصف تشریح میشود که البته هر تبار و هر شخص و هر تفکر از زاویه دید خود به آن می نگرد. گرچه بنده فقط دیدگاه های مطرح شده در چهار سایت مشهور (دو تا از عمدتاً دری زبان خود ما و دو تا عمدتاً پشتو زبان خود ما) دنبال نموده ام و از خواندن و مرور نشریات دیگر که وابسته یا نزدیک به طرفداران حبیب الله کلکانی میباشد با الکل بی خبر میباشم و نمیانم چه در افشانی های در آن صورت گرفته. بهر حال آن چیزیکه از روحیه اکثر خوانندگان عزیز فهمیده میشود این است " مشکلات اجتماعی و ملی و سیاسی ما کم بود که این مشکل هم سر بیرون آورد؟ "

تا آنجائیکه این امر تثبیت شده که قضاوت کردن و به نقد کشیدن هر نوع نوشته اجتماعی، حق مسلم هر خواننده میباشد بنا بر بنده نیز با استفاده از این حق میخوام عرض کنم که بعضی از نوشته های عزیزان ما با آنکه مطلقاً روی انگیزه های وطن دوستی و حقیقت پروری و واقعیت گویی میبوده ولی تا اندازه از افراط در کوبیدن این عملیه (تمجید و تکریم و تدفین مجدد) مبراء به نظر نمیرسند، نه از این جهت که این عمل باید توجیه گردد بلکه از این جهت که یک عمل مخدوش کننده افکار و احساسات ملی باید از راهای بسیار معقول و قانونی و با توصیه های برادرانه و بدور از پرخاشگری و توهین در توهین اقدام به کنترول و مدیریت اینگونه مسائل نمود.

مسئله حبیب الله کلکانی امروز به یک مسئله بسیار پیچیده که ریشه در تاریخ و پرستش تاریخ دارد، تبدیل شده. ما چندین نوع جغرافیا داریم. جغرافیای سیاسی، جغرافیای اقتصادی، جغرافیای فکری و ایدئولوژیک، جغرافیای تباری و قومی، جغرافیای فرهنگی و غیره.

جغرافیای فکری و ایدئولوژیک را میتوان با پیاده کردن برنامه های سنجیده و دقیق مهار نموده و آنرا دگرگون نمود و همچنین میتوان جغرافیای فرهنگی را با سرمایه گذاری های مادی و معنوی به دلخواه منافع ملی ملی تغییر داد، مثلاً میتوان در یک جامعه شهری که مردم آن اصالتاً مربوط به یک فرهنگ و زبان خاص بوده، فرهنگ و زبان دیگر نیز در کنارش بارور نمود ولی مسائل جغرافیای تباری و قومی بسیار پیچیده و به این سادگی آماده پذیرش بنیادی و اساسی نیست بخصوص زمانیکه این جغرافیای تباری با تاریخ گره هم بخورد.

به فهم ناقص بنده، تا جائیکه بنده پی برده ام قوم پشتون (اکثریت و عمدتاً بخش بیسواد شان) فاقد تعصبات منفی یا همان تعصب غیر حلال میباشد و به تاریخ زیاد نه چسبیده اند و ضمناً به جغرافیای فکری و عقیدتی بیشتر متمایل و متعهد میباشد تا جغرافیای تباری و قومی. به این دلیل شنیده میشود که مثلاً فلان رهبر حزبی یا بزرگ قوم روزی حبیب الله کلکانی را مورد تحسین قرار داده، چون هر کسی نظر به وابستگی فکری و عقیدتی خویش به یک مسئله نگاه میکند، البته این امر فقط در مورد علاقه مندی به جغرافیای فکری و عقیدتی صدق نمیکند بلکه در مورد سایر جغرافیا نیز قابل صدق میباشد. بهر حال سخن اصلی درین است که یک زنبور به ظاهر عسل اگر در یک محل غیر مناسب مشاهده شود، کشتن و از بین بردنش کار ساده میباشد ولی اگر بر بدن یک کسی بنشیند کشتنش پی آمد های ناگوار دیگر نیز خواهد داشت بناً با چپ زدن ها و کوبیدن زنبور در حالیکه بر بدن یک برادر نشسته، کار معقولانه بنظر نمیرسد.

امروز جغرافیای تباری و قومی ما (بشمول پشتون های افراطی و قمار باختگان دیروزی) از یک نوع حساسیت های برخوردار اند که نمیشود بعضی اشتباهات سرزده (که کمی خطر ناک و نافی منافع ملی تشخیص داده شده) از آنها را فقط با زبان و قلم به آنها گوشزد نمود (آنها با این شکل بی باکانه و بدور از بعضی نزاکت ها) بلکه این امر مستلزم یک اقدام ملی و دسته جمعی و از مجرای قانونی میباشد. مثلاً دولت یا یک مؤسسه خصوصی بعضی از تصامیم باشندگان جغرافیای تباری در معرض همه پرسی قرار بدهند و اگر یک مسئله از سوی اکثریت پرسش شوندگان مورد پذیرش قرار بگیرد، برای همه هموطنان باید قابل قبول باشد. امروز دولت ما باید به این مسائل حساس و حاد

جداً توجه می‌ذول نماید و با کمک گرفتن از فرهنگی های مجرب و پاک و ملا های مردمی و نیک اندیش در جغرافیای تباری تخم عشق ورزی ملی بکارند و با مراقبت مناسب و دقیق، مردم را امیدوار به حصول این تخم ها نمایند. تا جائیکه شنیده ایم و در تلویزیون اریانا مشاهده شد مراسم خاک سپاری خاکِ حبیب الله خان (که البته خلاف عرف و رسم و مذهب تشخیص داده) انجام گرفت، اینکه پیامد این اقدام در آینده چه خواهد بود و اینکه با تغییرات احتمالی حالات سیاسی افغانستان، این مسئله دچار کدام سرنوشت خواهد شد، معلوم نیست.

بنده اسپر این توهم نیستم که بدانم که کلکانی آدم خوب بود یا بد بلکه بنده از تشدید و تخریب روحیه ملی که منشأ آن احتمالاً پشتمانی پنهانی و توطئه آمیز قدرت های بزرگ میباشد، ترس دارم. ترس اشخاص وطن دوست و مردم دوست از فقدان و وجود سلطان قلب ها نیست (که ما متأسفانه از وجود یک قلب سلطان از یکصد و دوازده و نیم سال به اینطرف محروم هستیم و یا حد اقل به داشتن آن اشتراک نظر نداریم) بلکه ترس اشخاص مردمی از تشدید بحران اجتماعی و ملی میباشد، کاش همه ما در زیر یک درخت تنومند روحيات ملی یا فقط مُرده پرست میبودیم یا زنده پرست که در آن صورت مشکل ما باز هم کمتر میبود ولی امروز مثلیکه هیچ پرست هستیم به اضافه خود پرست. میدانم که با این اظهارات سنگین و قسماً صعب الضم خود شاید مورد خشم و نفرت برادران عزیز و دانشمند و تاریخ دوست خود قرار بگیرم اما نمیتوانم درد دلم را بازگو نکنم:

آنهاییکه امیر امان الله خان عزیز را بانی و عامل استقلال افغانستان میدانند (که مسلماً اینچنین است) و حبیب الله خان را عامل انگلیس میدانند (که سی و دو تادندانهای منکرش بشکنند) و نادر خان را ناجی وطن میدانند (که بالا پوش منکرش در سرمای بیست درجه زیر صفر گم شود) آیا این حقایق در روحيات ملی ما ریشه عمیق دوانده بود؟ و آیا همه ما به آن معتقد و معترف بودیم؟ اگر نه، علتش چه بود و اگر بلی، چطور امکان دارد که بخش از جغرافیای تباری ما امروز دست به این جسارت و این بدعت بزنند؟

چرا هیچ کسی توضیح نمیدهد که تابوت امان الله خان که حاوی جسد تازه بود در قلب پایتخت ما و در مناسب ترین مکان این شهر زیبا دفن نشد؟ حد اقل نام افغان و نام امان در بُعد مکانی با هم نزدیکتر میشد.

بهر حال، مثلیکه تاریخ تکرار شدنی است، زندگی شیرین است، شیرین ترین زندگی مردم دنیا را فقط ما و مردم منطقه ما داریم، نه ازین لحاظ که از رفاه و آسایش برخورداریم بلکه ازین نگاه که دل انگیز ترین و حیرت آمیز ترین و کمیدی ترین و تراژدی ترین مناظر زیبا و نا زیبا را ما در پشت دیوال های اطاق و خانه و کوچه و محله و شهر و کشور خود هر روز و هر لحظه تماشا میکنیم. میدانیم کی اصل وجود " تاریخ " که همانا عبرت گرفتن باشد، صید خواهیم نمود.

نمیدانیم، اگر کله ام را به کلکانی به نشانه تائید تکان بدهم، از حقیقت میترسم و اگر کله ام را به نشانه مخالفت تکان بدهم از واقعیت تلخ میترسم؟؟؟ . واقعیتیکه نتیجه تربیه اخلاقی حکومت هشتاد ساله وطن میباشد، پرورش و تربیه اخلاقی ایکه برادر عزیزم جسورانه در حضور مادر وطنم در روز روشن و در کنار سفره پهن شده باج خواهی میکند.

احتمال اینکه این باج خواهی به جغرافیای فکری نیز سرایت کند، کم نیست. ترس این وجود دارد که در فردای این آشفته بازار، اعدام شده دیگری را با اینگونه نوازش های مجازی، احساسات ما را اعدام نماید. عجب. همین و بس